

ایران در سیاست جهانی: مروری بر کشاکش فهمها

داود غرایاق زندی*

Arshin Adib-Moghaddam, *Iran in World Politics: The Question of the Islamic Republic*, London: Hurst & Company, 2007.

مقدمه

کتاب ایران در سیاست جهانی: مسأله جمهوری اسلامی، کوشش نویسنده‌ای خوش قریحه است که تصور می‌کند با درکی که از دو جهان غربی و ایرانی دارد، باید تلاش نمود تصاویر نادرست و یا مخدوش از ایران در سیاست جهانی بازتعریف شود و داوری‌های از پیش موجود و کلیشه‌ای از ایران مورد بازنگری قرار گیرد. هدف کتاب، بازنمایی تصویر جدیدی از ایران است و با این پرسش آغاز می‌شود که چرا جهان غرب مجال و امکانی برای طرح مناسب تصاویر واقعی و یا «ایران آن‌گونه که هست»، فراهم نمی‌آورد؟ چرا ایران آن‌طور که غرب از آن استنباط می‌کند، به تصویر در می‌آید و این تصویر به طرق مختلف و به‌رغم تغییرات فراوان موضوع پژوهش، همچنان خود را به شکل ابتدایی بازتولید می‌کند؟

قدرت تصویرسازی در دنیای کنونی، تأثیر بسیاری بر منافع و نوع ارتباط بین کشورها و تبادل فرهنگی دارد و از این‌رو، حساسیت نسبت به آن فراوان است. این حساس بودن برای

* دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی در پژوهشکده مطالعات راهبردی

کشورهای میان‌پایه‌ای مثل ایران که به شدت مشتاق دیده‌شدن در سیاست جهانی هستند، با توجه به قدرت اقماعی و تأثیرگذاری غرب بر روابط بین‌الملل، اهمیت بیشتری دارد. این تصویر از ایران می‌تواند تقریباً همانند تصویر از دیگر کشورهای بیرون از تمدن غرب یا مشابه تصویر اسلام‌گرایی در خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق مستعد برای هراس‌پروری باشد. این مسأله نشان می‌دهد در این گونه تصویرسازی‌ها، هیچ توجهی به تفاوت‌های ذاتی موضوعات نمی‌شود و اسلام‌گرایی، مسایل عربی و موضوع ایران با نگاه یکجانبه و از بالا، در تداوم نگاه استعماری دیده می‌شود. به عبارت دیگر، گویا نسخه‌ای از پیش آماده وجود دارد که باید برای تمام مباحث بیرون از جهان غرب تجویز شود و اینقدر مباحث ارزشمندی نیستند که به جزییات امر پرداخته شود و در نهایت، تمام تفاوت‌های آنها آنقدر نیست که سرنمونه‌های^۱ تحلیل‌های گذشته را از اعتبار ساقط نماید.

البته، تلاش‌هایی از نوع این کتاب، همانطور که در متن اشاره شده است، پیش از این هم توسط متفکرانی که با دو زیست-جهان متفاوت آگاهی داشتند، به ویژه ادوارد سعید در نظریه شرق‌شناسی یا تلاش اکبر احمد متفکر پاکستانی مقیم انگلیس که اتفاقاً در ایران با اثر/اسلام و پست‌مدرنیسم شناخته شده است و دیگر مطالعات پساستعماری نظیر شرق‌شناسی ضیال‌الدین سردار^۲ مطرح شده بود، اما تفاوت مهم این کتاب، در بدو امر، در دو چیز است. ابتدا اینکه، روش‌های انتقادی قبلی به طور مشخص در مورد ایران به کار برده نشده و این طرح اولین نوع از آن محسوب می‌گردد.

دیگر اینکه، کتاب بیش از آنکه به حوزه رسانه‌ای ایراد داشته باشد، تأکید بیشتری بر محیط دانشگاهی دارد که عمدتاً مرجع استنادی رسانه‌ها محسوب می‌شوند. با این دو مزیت، کتاب سعی دارد در این کشاکش فهم‌ها، فهم بهتری از ایران در غرب آنگونه که هست داشته باشد و بر این اساس، مزیت اصلی کار در این است که این نگاه انتقادی را متوجه یک طرف نمی‌داند، بلکه به ارزیابی تصویری که ایران از خود به نمایش می‌گذارد نیز توجه انتقادی دارد.

1. archetypes

۲. ضیال‌الدین سردار، شرق‌شناسی، محمد علی قاسمی، تهران؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶.

الف. مسأله جمهوری اسلامی

کتاب ایران در سیاست جهانی، یک پیش‌گفتار، یک مقدمه و پنج فصل دارد. چهار فصل اصلی کتاب به چهار موضوع مهم «خیال‌انگیزی آرمانی اسلامی و فرهنگ سیاست خارجی ایران»، «بهانه‌تراشی‌های جنگ ایران و عراق و افسانه دشمنی دایمی ایرانی - عربی»، «مواجهه ایرانی - آمریکایی: جمهوری اسلامی در باور نومحافظه‌کاران آمریکا»، «جریان چندگانگی در ایران و آینده دموکراسی در ایران» می‌پردازد و در نهایت، در قالب نتیجه‌گیری، دورنمای مطالعات انتقادی ایران را مورد بحث قرار می‌دهد.

مسأله اصلی کتاب این است که ایران چگونه در امور بین‌المللی و سیاست داخلی نمایش داده می‌شود؟ چطور این کشور با کارگزاران سیاسی‌اش مورد بحث قرار می‌گیرد؟ نقشه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی چگونه استنباط می‌گردد؟ و در چارچوب دیالکتیکی، ایران چگونه خود را به تصویر می‌کشد و یا چگونه به تصویر در می‌آید؟ (ص ۲۹) نویسنده معتقد است ایران به واسطه دو موضوع، یعنی تصورات به جا مانده از آن در غرب و رخداد‌های داخلی و بین‌المللی این کشور به تصور درمی‌آید. نکته جالب توجه نویسنده این است که چرا این تصویرسازی تا این حد قوی، جدی و فراگیر است:

«تصویر ناخوشایند از ایران، اگرچه متناسب با ایران نیست، ولی وجود دارد و این

تصور همچنان که در میامی آمریکا وجود دارد، در زاهدان نیز همین گونه است و این

امر پذیرش بسیار آن را نشان می‌دهد.» (ص ۶)

این تصویر متغیر از ایران در غرب، به تعبیر ادوارد سعید، «بستگی به ارتباط ایدئولوژیکی بین بازنمایی اسلام در رسانه «غربی» و تصورات انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ دارد». (صص ۴-۵) جالب توجه اینکه، تصویر ناخوشایند از ایران، به واسطه توان عمومی‌سازی محصولات هالی‌وود نظیر فیلم اسکندر کبیر الیور استون و رابرت روزن^۱؛ استر و پادشاه رائلول والش^۲ و کتاب *پرفروش آتش فارس* اثر تام هولند^۳ و یا اشعار عاشقانه رومی اثر دیپاک چوپرا^۴ و حتی بازی‌های رایانه‌ای پادشاه پارس^۵ فراگیر و بازتولید می‌شود. (ص ۱۴)

1. Oliver Stone's and Robert Rossen's Alexander the Great

2. Raoul Welsh's Esther and the king

3. Tom Holland's Persian Fire

تصویر نادرست از ایران طبق نظر نویسنده، این است که این کشور، ظرفیت داشتن نظامی دموکراتیک را ندارد و انقلاب اسلامی نیز نقشی در کاهش نظام اقتدارگرایانه نداشته است. پس شکل‌گیری این انقلاب امری انحرافی بوده و انقلاب و جنبش‌های مردمی را «آنارشیک، قرون وسطایی، منسوخ و در نهایت غیرعقلانی» (صص ۱۲-۱۳) نشان می‌دهد.

این جریان، هرچند برخلاف روال مورد ادعای غرب برای گسترش دموکراسی در سایر نقاط جهان است، اما در نهایت، ادعا بر آن است که کشورها با ساخت بومی خود که از گذشته‌های دور به یادگار مانده، احساس همدلی بیشتری دارند و این بهترین چاره برای جهان غیرغرب است؛ چون با شکل‌گیری انقلابات و شورش‌های داخلی، اوضاع این کشورها تغییر کلی نمی‌یابد، اقتداری جای اقتداری دیگر را می‌گیرد و ثبات از جامعه این کشورها رخت خواهد بربست. «برای بسیاری در غرب و خود ایران، این کشور آرامی‌تر از آریایی، ایرانی‌تر از پارسی، شرقی‌تر از هندواروپایی، سیاه‌تر از سفید، جهان سوم‌تر از اقتصاد در حال رشد و شرقی‌تر از غربی است.» (ص ۴)

این تصویرسازی صرفاً ریشه در رسانه‌های غربی ندارد، بلکه افراد صاحب‌نام دانشگاهی به انتشار و گسترش آن می‌پردازند «... این نشان از قدرت و جذابیت مداخلات ایدئولوژیک دارد.» (ص ۱۰) به عنوان نمونه، هنری کسینجر دلایل سقوط شاه را مدرن کردن جامعه فئودالی و اسلامی می‌داند (ص ۶) که شاید به رغم توصیه غرب برای اصلاحات ارضی و انقلاب سفید در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی به شاه، غرب و آمریکا به واسطه انقلاب اسلامی دریافتند که زمینه تحول اجتماعی و اقتصادی در ایران فراهم نبوده و در نهایت، این کار به نوعی خالی کردن زیر پای شاه بوده است. کسینجر اعدام‌های پس از انقلاب را تشبیه به اقدامات روبسپیر می‌کند؛ اتفاقی که رسانه‌های بریتانیا نیز مصدق را به «روبسپیر متعصب^۳» و «فرانک‌اشترین فاجعه‌بار^۴»

1. Deepak Chopra's The Love Poems of Rumi
2. The Prince of Persia
3. Robespierre Fanatic
4. Tragic Frankstien

فرانک‌اشترین معروف‌ترین اثر نویسنده انگلیسی مری شلی است. ایده اولیه نوشتن این کتاب را لرد بایرون (۱۷۸۸-۱۸۲۴) شاعر رمانتیک انگلیسی و از دوستان خانواده شری‌ها پیشنهاد کرد. فرانک‌اشترین اولین بار در سال ۱۸۱۸ منتشر شد. فرانک‌اشترین دانشمند جوان و جاه‌طلبی است که با استفاده از کنار هم قرار دادن تکه‌های بدن

می‌خوانند. (ص ۷) پنجمین جلد از کتاب درسی دبیرستان‌های آمریکا با عنوان *آمریکا: راه‌های پیموده‌شده تا کنون*^۱، مصدق را کمونیست معرفی می‌نماید. (ص ۹) این نوع تصور کسینجر می‌تواند ادراک «معیار» باشد و نمونه آن پیش از انقلاب و پس از آن مطرح بوده است. به عنوان نمونه، راجر ساوری^۲ در مقاله‌ای در *مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه*^۳ در سال ۱۹۷۲، مدعی شد «صمیمیت و گرمی استقبال شاه توسط مردم در زمانی که او به ایران بازگشت، در ۲۲ اگوست ۱۹۵۳... نباید مورد شگفتی دانشجوی تاریخ ایران شود... هیچ دلیلی... برای نشان خاص برای کینه‌ورزی احساسات ضد شاه در میان دانشجویان ایرانی در کشورهای خارجی نیست». (ص ۹) این توجیه در نوشته‌های ماروین زونیس، جیمز آ. بیل و لئونارد بایندر نیز در توجیه نقش «خیرخواهانه» شاه (ص ۱۰) مطرح بوده است. به عنوان نمونه، بایندر در سال ۱۹۶۴، ضرورت «ایجاد حکومتی که ایرانیان ممکن است خودشان را با آن یکی بپندارند» (ص ۱۰) را مطرح می‌سازد. نیکسون هشت سال پیش از انقلاب اسلامی، در نوشته‌ای با بررسی روند توسعه در کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و حتی مالزی، اندونزی و ژاپن، می‌گوید: «...مردم آن جهان در شرایط متفاوتی از توسعه قرار دارند و متفاوتند. هر کدام نیاز به سیستمی دارند که برای آنها مناسب است... ژاپن برای مثال اگرچه انتخابات دارد ولی یک الیگارشسی کشور را به پیش می‌برد. این راهی است که باید وجود داشته باشد». (ص ۱۱) این سبک اظهارات پس از انقلاب نیز تداوم داشته است. ریزارد کاپوشینسکی^۴ متفکر لهستانی در مورد پیام و ایده اصلی انقلاب اسلامی می‌گوید:

«انقلاب اسلامی... در واکنش به تأثیرات داخلی برای توسعه پدیدار شد... واردات سریع فناوری به ایران، برای مثال، این تصور را پدید آورد که این

مردگان و اعمال نیروی الکتریکی، جانوری زنده به شکل انسان و با ابعادی اندکی بزرگ‌تر از انسان معمولی می‌سازد. موجودی با صورتی مخوف و ترسناک که بر همه جای بدنش رد بخیه‌های ناشی از دوختن به چشم می‌خورد. این موجود تا بدان حد وحشتناک است که همگان، حتی خالقش از دست شرارت‌های او فرار می‌کنند. هیولایی که که خالقش نیز نمی‌تواند آن را کنترل کند و خود مقهور آن می‌شود.

1. America: Pathways to the Present
2. Roger M. Savory
3. International Journal of Middle East Studies (IJMES)
4. Ryszard Kapuscinski

نوعی تحقیر مردم ایران با فرهنگ بلند و سنتی است؛ زیرا آنها قادر نبودند فناوری پیام‌رساند و احساس شرمگینی دارند. این تحقیر، واکنش بسیار جدی داشته است ... حکومت‌های عاطفی و مذهبی که ما در واکنش امروز جهان اسلام می‌بینیم، تنها در ابتدای راه است. انقلاب ایران یک دوره جدید برای کشورهای جهان سوم گشود. دوره استعمارزدایی فرهنگی. اما این ضدانقلاب نمی‌تواند پیروز شود؛ زیرا خلاق نیست، تدافعی است و همچنان در مقاومت تعریف خواهد شد و فلج خواهد شد. لذا آمریکا در یک مسیر نسبتاً روشنی به پیش می‌رود». (ص ۱۳)

در مجموع، دو تصور کلی از ایران در غرب وجود دارد: از یک سو، ایرانی که «ذات فرهنگی‌اش»، «پارسی» است و تمدن کشورهای کهن و پیش از اسلام و شعری همانند حافظ، رومی و خیام را به خاطر می‌آورد که به طور ساختگی از زندگی روزمره این کشور جدا می‌شود و از طرف دیگر، ایرانی با هویت اسلامی، انقلابی، ایران امام حسین، سرزمین فداکاری به نام اسلام، محل تولد حزب‌الله، کشوری که عاشورا را با صدق و صفا برگزار می‌کنند، مکانی که محمد، عیسی و موسی، شخصیت‌های انقلابی در کشمکش اصلی برای عدالت و نیای روحی خود تصویر می‌شود. ایران اول بسیار مورد نظر غرب است و اسلام دوم چیزی است که جمهوری اسلامی خواهان آن است که برای خود به تصویر درآورد. (ص ۱۴)

جدا از این تصویر کلیشه‌ای، چهار رخداد مهم، یعنی فرهنگ‌سازی توسط نخبگان، جنگ ایران و عراق، رابطه آمریکا و ایران و تصور داخلی ایران از دولت، در شکل‌دادن این تصور از جمهوری اسلامی مؤثر بوده است. رخداد اول ریشه در فرهنگ‌سازی برخی نخبگان ایرانی پیش از انقلاب دارد که با شکل‌گیری انقلاب اسلامی به عنوان فرهنگ سیاست خارجی جمهوری اسلامی طرح شد. مهمترین متفکرانی که کتاب در مورد آن بحث می‌کند، جلال آل احمد و علی شریعتی است که دو نظریه غرب‌زدگی و بازگشت به خویشتن را مطرح کرده‌اند. نظریه اول، متأثر از باورهای هایدگر و پیروان ایرانی آن در پرتو آموزه‌های فردید مورد توجه قرار گرفت و زمینه پیوند ایرانی و آریایی دوره پهلوی را که ساخته و پرداخته روشنفکران زمان شاه بود، نامشروع نمود. ایران زمان پهلوی دوم با طرح آریامهر، شاهنشاه، تغییر تقویم هجری

به خورشیدی، تمدن بزرگ و تمدن هند و اروپایی، پیوند ایران با تمدن غرب را دنبال می‌کرد. بنابراین، نظریه غرب‌زدگی، در بدو امر، در پی نادرست جلوه‌دادن ارتباط تمدنی و نژادی ایران با غرب است. نظریه دوم، برخلاف نظریه اول که سلبی است، رویکرد ایجابی به فرهنگ اسلامی و ملی دارد. بازگشت به خویشتن به دنبال تولید فکری و پردازش مقولات خود است. این دو نظریه که یکی وجه دگر و دومی وجه خود هویت جدید ایرانی را ابداع می‌کرد، رویکرد شناختی فرهنگ سیاست خارجی جمهوری اسلامی را شکل داد و پس از انقلاب، این وجه شناختی، ساختار نهادی یافت و در شکل صدور انقلاب، مستضعفین و مستکبرین، دعوت به اسلام، تبلیغ، عدالت و مانند آنها بازنمایی شد. این دو رویکرد «سازه ابداعی»^۱ انقلاب اسلامی در مقابل سازه قبلی، در یک فرایند گفتمانی غالب شد و طشت پهلوی از بام برافتاد. در این شرایط، سازه جدید، هویت ملی-اسلامی را جایگزین هویت ملی-غربگرا کرد. در عین حال، توان این گفتمان به اندازه‌ای بود که «مردم را پیرامون اندیشه قدرتمندی که نه تنها تغییر داخلی بلکه تحول هویت دولت ایرانی از قدرت حفظ وضع موجود پادشاهی - ملی‌گرایانه به جنبش‌های مردمی جهان‌شمول انقلابی و مبارزه برای نظم جهانی تساوی‌طلبانه و جدید را ممکن نمود. این تصور از خود، به شکل خیال‌انگیزی آرمانی، محور سیاست خارجی معاصر شد.» (ص ۴۵) در عین حال، خیال‌انگیزی ایرانی نه تنها درون فرهنگ خاص عمل می‌کند، بلکه بر پایه دانش از پیش موجود بنا شده و چندان متناسب با قواعد بیرونی نیست و امکان عملیاتی شدن ندارد. (ص ۲۱)

آیا معنای این حرف این است که تصویر موجود از ایران در غرب ناشی از چهره‌ای است که ایران از خود ارایه می‌کند. «آیا روشنفکر ایرانی نباید از اقتدار به سمت آزادی فردی، از خود عینی به خود مستقل، از چارچوب‌های امنیتی حفظ وضع موجود به سوی وجوه روحی، از سلسله‌مراتبی به اقتدار مردم و از فایده‌گرایی به سوی استعلا روی آورند؟» (ص ۲۲)

دومین موضوعی که ساخت ذهنی جهانی را در مورد جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهد، میراث ایدئولوژیک جنگ ایران و عراق است. ادبیات موجود در مورد علت حمله عراق علیه ایران بر دشمنی دیرینه دو ملت، نوپابودن دولت اسلامی و امکان تغییر موقعیت عراق در

1. inventive manufacturer

جریان قطعنامه ۱۹۷۵ الجزایر و تهدید گسترش شیعیان در عراق تأکید می‌کنند، اما نظر نویسنده متأثر از کتاب قبلی وی در مورد سیاست بین‌المللی در خلیج فارس^۱، تأکید بر بافت بین‌ذهنی ملی‌گرایی عراقی - عربی و تصورات خوددرونی‌شده رژیم به عنوان رهبر نیروی پان‌عربی بود: « این حمله یک دیالکتیک بنیادین بود: در یک طرف، ساخت فرهنگی دولت پادگانی بعثی و تصورات ضدایرانی‌اش و از طرف دیگر، عینیت این هویت توسط دولت‌های منطقه و جامعه بین‌المللی وسیع‌تر است.» (ص ۸۸)

سومین رخداد مهم در بازنمایی تصویر جدیدتر و یا تصویر شروع سده بیست‌ویکم، ناشی از تصور ایران در باور نومحافظه‌کاران است. این نگاه به دو دلیل جنگ‌طلبانه بود. ابتدا به واسطه اینکه بسیاری از تحلیل‌گران و روزنامه‌نگاران در آمریکا عمدتاً فراتر از تصویر منحرف از ایران نرفتند و دیگر اینکه، دولت ایران با موضع ضدآمریکایی‌اش، به طور روزمره، به ویژه در دوره محمود احمدی‌نژاد به آن دامن زده است. (ص ۱۴۸)

آخرین رخداد به تجربه اصلاح‌طلبان در ایران بازمی‌گردد. این گروه نتوانستند به خواست رأی‌دهندگان خود جامعه عمل ببوشانند و در نتیجه، قافله بازی را باختند. (ص ۱۵۷) البته، ناتوانی آنها برای بهبود اوضاع، به معنی قرارگرفتن تمام امور در ید اختیار دولت نیست. دسترسی به فناوری‌های جدید و گسترش تحصیلات دانشگاهی، انحصار قدرت را از اختیار دولت خارج کرده است. (ص ۱۶۷) وضعیت در ایران شبیه «موقعیت بازار» است. تمام گروه‌های سیاسی در صدد کسب حمایت افکار عمومی هستند و سعی دارند با عقلانی‌سازی سیاست‌ها، نتیجه‌محور باشند. این شرایط نشان می‌دهد اگرچه اصلاح‌طلبان در مدار اصلی قدرت نیستند، اما در عین حال، اوضاع ایران در نوعی مسیر چندگانگی قرار دارد که قابل کنترل تام و تمام از سوی دولت نیست. (ص ۱۶۶)

۱. آرشین ادیب مقدم، *سیاست بین‌المللی در خلیج فارس: تبارشناسی فرهنگی*، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران؛ شیرازه، ۱۳۸۸.

ب. بازاندیشی در کشاکش فهم‌ها

کتاب از چند جهت که عمدتاً روشی است، قابل توجه است. ابتدا اینکه، روش مطالعات انتقادی بر این ادعاست که سعی دارد نشان دهد این رویکرد نگاه مناسب‌تری نسبت به مباحث اثباتی به جامعه ایران دارد. اگر این روش به دنبال «چگونگی» نه «چیستی»، گزینه‌های کنونی نه بایدها، تنوع نه یکدستی، تشریح سیاست‌ها، فرهنگ، هنجارها، و نهادهاست نه طرح کلان(ص ۱۹۴)، پس «چگونه» می‌توان دریافت که مشکل تصویر ایران در غرب یا مشکل تصویر غرب در ایران و جهان اسلام در کجاست؟ اگر نسبت بین مباحث از نظر تبیینی یا تحلیلی و علی مورد بررسی قرار نگیرد، تنها هدف رویکرد انتقادی این خواهد بود که «طرح مسأله‌ای» برای مسایل پیش رو فراهم آورد. شاید اینکه نشان دهیم تصویر ایران در غرب نامناسب است، چندان هم مشکل نباشد، اما مسأله زمانی رخ می‌دهد که بخواهیم بینیم آیا این رویکرد امکان داوری را هم فراهم می‌آورد؟ آیا می‌توان گفت در این تصویرسازی کدام طرف بیشتر مؤثر است: خودتعریفی غرب یا ایران و یا شناخت نادرست آنها از یکدیگر؟ آیا هدف این است که به هر دو طرف بگوییم از رخت و لباس فرهنگی خود درآیند و نگاه دیگری به یکدیگر داشته باشند؟ آیا در نگاه شرق‌شناسی وارونه برای ایران، تغییر فضای فکری غرب اهمیت دارد؟ آیا ایران نگاه مثبت و منفی غرب از خود را قبول دارد؟ چه چیزی غرب را مجبور می‌کند چشم‌هایش را بشوید و جور دیگری ببیند؟ اگر این روش تنها به دنبال نشان دادن چگونگی شکل‌گیری فضای ذهنی نامناسب از یک کشور است، تنها به توصیف بسنده کرده است، اما اگر به دنبال داوری هم هست (ص ۲۸)، به ما نشان نمی‌دهد «چرا» این گفتمان باید پدیدار گردد؟ در اینجا است که مسایل این نظریه بیشتر می‌شود. آیا به گفته کتاب، ایران در راستای نوع توسعه مورد نظر غرب پیش می‌رود که فصل چهارم آن درصدد نشان دادن مسیر چندگانه ایران به ناباوران غربی است؟ آیا با این رویکرد می‌توان نشان داد که به خطر افتادن منافع غرب در منطقه خاورمیانه که به واسطه انقلاب اسلامی پدید آمد، زمینه‌ساز مخالف‌خوانی‌های غرب شده و یا باورهای ضدغربی ایران باعث شکل‌گیری دشمنی‌های آمریکا شده است؟

این نکته نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از مسایل در نسبت با هم مطالعه نشده و در عین حال، بیش از آنکه ذهنی باشد، تابع منافع کشورهاست. به این دلیل، رویکردهای اثباتی امکان بیشتری برای توضیح‌دهندگی دارند.

نکته دیگر کتاب این است که اگر بحث پیرامون نوع و چگونگی این تصویرسازی است، چه نقشی برای مؤلفه‌های تأثیرگذار دیگر مثل رانتی‌بودن دولت می‌توان در نظر گرفت؟ آیا اندیشه‌های سازه‌نگارانه بدون توان و پشتوانه مادی، امکان گذر از محدودیت‌ها را دارند؟ باز در اینجا شیوه‌های راهبردی و اثباتی که معتقدند باید بین توان و خواسته هر کشور در سطح بین‌المللی توازن برقرار کرد، بیان مناسب‌تری می‌یابد. شاید اگر به چرایی تقابل کشورهای مختلف و در آن به مؤلفه‌های تأثیرگذار بپردازیم، امکان مناسب‌تری برای داوری بیابیم.

نکته سوم اینکه، بحث کتاب به شدت ناتاریخی است. آیا آنچه در گفتمان روشنفکران ایرانی شکل گرفته را می‌توان از تجربه یکصد سال اخیر ایران جدا دانست؟ مشکل خیال‌انگیزی آرمانی در تعریف از پیش موجود آن نیست، بلکه تجربه زیادی از استعمار دارد. مشکل در تحقق آرمان‌هاست؛ چه آرمان چیزی است که در آینده باید محقق گردد نه امروز. نگاه انتقادی به جای آنکه گسست اندیشه‌های روشنفکری ایرانی را در فضای جهانی آن به تصویر بکشد، باید با نگاه تاریخی، به فرایند تکاملی آن بیاندهد. نگاه ایرانیان به جهان، همانند کشورهای انقلابی دیگر، ریشه در نگاه تاریخی ما ایرانیان به عنوان ابرقدرت ناکام دارد که مدتی است در زمانه نامراد خود گرفتار است. آیا می‌توان به یکباره کشمکش بین ایران و عرب را به تصور نابجا نسبت داد؟ یا اینکه علاوه بر تصورات نابجا، این اختلافات، زمینه‌های عینی و تاریخی هم دارند؟

آنچه هدف کتاب را ارزشمند می‌سازد، رویکرد اخلاقی آن است که سعی دارد بگوید واقعیات جاندار هستند و باید برای آنها فضای تنفس فراهم کرد، اما واقعیات به ما می‌گویند که چیزها باید خود به صدا درآیند. به نظر می‌رسد، تمام راز زیست جهان غرب و غیرغرب را می‌توان در یک کلمه جست: مؤثربودن. مشک آن است که خود ببوید نه آن که عطار بگوید.